

گزارش نشست نقد کتاب

هیروگلیف در قرآن

اشاره:

نشست نقد و بررسی کتاب «هیروگلیف در قرآن» نوشته سعد عبدالمطلب عدل، با ترجمه حامد صدقی و حبیب‌الله عباسی، در سرای اهل قلم خانه کتاب برگزار شد.

این کتاب تفسیری نوین از حروف مقطعه قرآن کریم است. این نوشتار با استناد به منابع معتبر زبان مصری کهن، مراحل تحول و تطور این زبان و تأثیر آن بر زبان‌های همسایه، از جمله زبان عربی و شبه‌جزیره را بررسی و سپس حروف مقطعه آغاز ۲۹ سوره قرآن را بررسی می‌کند.

این اثر دربردارنده هشت فصل است و در نهمین دوره جایزه کتاب فصل در حوزه ترجمه علوم قرآنی به عنوان اثر شایسته تقدیر شناخته شد.

این جلسه نقد، با حضور دکتر حامد صدقی یکی از مترجمان و دکتر بخشعلی قنبری به عنوان منتقد مورد نقد و بررسی قرار گرفت.

کتاب هیروگلیف در قرآن از سوی انتشارات سخن منتشر شده است.

هیروگلیف که زبان قدیمی مصر است، آشنا شدند و کم‌کم به این مسأله توجه کردند.

ایشان بر این باور هستند که در قرآن آیه‌ای وجود دارد که می‌گوید: «و لقد آتیناک سبعاً من المثانی و القرآن العظيم» حجر/ ۸۷. که طبق این آیه، «سبعاً من المثانی» غیر از قرآن است. ایشان، می‌گوید «سبعاً من المثانی» یعنی چهارده حرف مقطعه که در اوایل سوره‌های قرآن وجود دارد و از چهارده تا عبور نمی‌کند، مصداق «سبعاً من المثانی» در این آیه است.

زبان هیروگلیفی زبان مصری قدیم است، زمانی که ناپلئون به مصر حمله کرد، دانشمندان ناپلئون را همراهی می‌کردند. آن‌ها سنگی را پیدا کردند که روی آن به زبان هیروگلیفی نوشته شد، و از آن‌جا آن‌ها توانستند رمزهایی از این زبان را حل کنند.

دکتر صدقی؛ مترجم کتاب:

نظرات سعد عبدالمطلب عدل در این کتاب، به عنوان یک ایده و نظر، قابل بررسی و تأمل است

آشنایی بنده با این کتاب از طریق یکی از اساتید و دوستان مصری‌ام صورت گرفت. ایشان چند بار به ایران تشریف آوردند. نیز، کتابی را هم درباره پیامبر(ص) نگاشتند که به فارسی ترجمه شده است. ایشان یکی از سفرهای خود به ایران، کتاب هیروگلیف را از مصر برایم آوردند. البته علاوه بر این کتاب تألیفات دیگری از همین مؤلف برایم آوردند. اطلاعاتی که از مؤلف دارم، نیز از همان دوست مشترک مصری‌ام است. این‌گونه که ایشان گفتند، مؤلف کتاب مهندس است و در آلمان تحصیل کرده است. ایشان کم‌کم به زبان‌های قدیم، که از جمله آن



زبان هیروگلیفی، زبانی تصویری است و نوشتاری نیست. بنده وقتی کتاب را به زبان عربی خواندم، نکات جالبی را در آن یافتم. و به نظرم نظر ایشان به عنوان یک ایده و نظر، قابل بررسی و تأمل است.

ایشان بر این باورند که زبان هیروگلیف تا بعثت پیامبر(ص) در مصر و جزیره العرب رایج بوده است. ایشان وقتی حروف را از فرهنگ هیروگلیف مشخص می‌کند، می‌بینیم که ایشان بر اساس این حروف توضیح می‌دهد که چگونه ابتدا و انتهای سوره هماهنگ می‌شوند. نکته جالبی که ایشان به آن اشاره می‌کند و مفسران در آن اختلاف دارند، آیه «**نون و القلم بما یسطرون**» است. او در «**و القلم ...**» به که بر می‌گردد؟ مفسران در این مسأله اختلاف دارند. اما با روشی که مؤلف این کتاب به کار می‌گیرد، مشکل را حل می‌کند.

نکته مهم این است که روی حروف مقطعه در طول تاریخ، بحث‌های بسیاری شده است. ولی همه‌شان به نتیجه قطعی درباره این حروف نرسیدند. در صورتی که در زمان نزول قرآن، این حروف ابهامی نداشت و واضح است.

به نظر مؤلف کتاب، زبان هیروگلیف زبانی مقدس است و قرآن نیز از آن استفاده کرده است.

البته در مصر، شیخ ازهر، نه این کتاب را تأیید کرد و نه آن را رد نمود. مقالات بسیاری نیز بر علیه آن نوشته شده است که ایشان به آن‌ها پاسخ داده است. برخی از علمای ازهر نیز از نگاشتن چنین اثری اظهار خشنودی کردند.

به نظر بنده چون قرآن معجزه است، این نظر درباره آن می‌تواند قابل طرح و بررسی باشد. از لحاظ منطقی، از لحاظ سیاق آیات، سیاق سوره قرآن، با این حروف مقطعه و با این تفسیر، یک هماهنگی زیبایی ایجاد می‌شود که قابل توجه است.

دکتر بخشعلی قنبری؛ منتقد:

مطالب کتاب، نتیجه یک پژوهش است

در تکمیل سخنان ایشان، بنده نکاتی را با استناد از کتاب عرض می‌کنم. آقای دکتر صدقی در این باره که فرمایش کردند، ادعاهای در این کتاب، یک نظر هست، خیلی به‌جا اشاره نمودند. و حروف مقطعه هنوز برای همه جای سؤال دارد که این حروف چه می‌خواهد بگوید؟ نظرات بسیاری در این باره مطرح شده که اتفاقاً آقای دکتر در مقدمه کتاب این نظرات را آورده‌اند.

و مؤلف کتاب تلاش کرده تا در این موضوع به نتایجی برسد. انصافاً با مطالعه کتاب مشخص می‌شود که نویسنده، انصافاً زحمت کشیده است. و نکته مهم این است که با مطالعه کتاب، کاملاً متوجه می‌شویم که مطالب کتاب، نتیجه یک پژوهش است و این‌طور نیست که آن، نتیجه تأملات ذهنی و فلسفی نگارنده باشد. و ایشان برای ادعای خود سند تاریخی می‌آورند. و این کار، واقعاً کار دشواری است. ایشان دلایل بسیار زیادی برای ادعای خود می‌آورند که اگر نگوییم دلایل ایشان قابل قبول است، می‌توانیم بگوییم که قابل تأمل است. باید توجه داشته باشیم که طبق نظر بزرگان، قرآن کتابی نیست که تنها یک نظر را درباره خود بر تابد و دیگر هیچ نظری را نتوان درباره آن بیان کرد. قرآن کتابی است که پرونده آن، همواره مفتوح است. بنابراین، اگر مثلاً امروز کسی مانند سعد عبدالمطلب عدل نظری را بیان کرد، ما بگوییم که آن آخرین نظر است. نه، این گونه نیست. باید بدانیم که در پیشرفت علم، نظریه‌ها مؤثرند؛ نه صرفاً

نظریه‌های درست، بلکه نظریه‌های نادرست نیز تأثیر دارند. برای این که سعد عبدالمطلب عدل نظریات خود را ثابت کند، این را می‌گوید که وقتی من می‌گویم هیروگلیف، شما ممکن است بپرسید هیروگلیف چه نسبتی با قرآن دارد؟ ایشان برای پاسخ به این پرسش، آمدند رابطه بین زبان

مصری و عربی را تبیین نمودند و شواهد و مصادیقی را مطرح نمودند تا از این طریق، بیان کنند که زبان عربی با زبان مصری قدیم ارتباط داشته است. در صفحه ۴۶ کتاب بیان کردند: «به-طور کلی، زبان مصری از قدیمی‌ترین زبان‌های دنیا شمرده می‌شود. از اینرو، زبان‌های دیگر از آن تأثیر پذیرفته و و غنی شدند». در اینجا نکته‌ای را به بیان نگارنده اضافه می‌کنم و آن این است که ما معتقد هستیم که قرآن ما مستقل است. قرآن کتابی آسمانی است. این اعتقاد محفوظ است و مبنای سخن ما است، اما بحث بعدی این است که آیا وقتی می‌گوییم قرآن از خدا است، معنای آن این است که باید تمام واژگان آن نیز باید از آسمان بیاید؟ قرآن قرار است به انسان عرضه شود، بنابراین، باید به زبانی باشد که انسان آن را بفهمد.

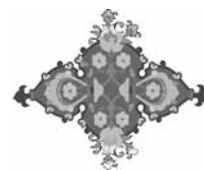
لذا، زبان عربی، بستر قرآن است. و زبان عربی با زبان‌های دیگر داد و ستد داشت و قرآن نیز در همین بستر نازل شد. ادعای سعد عبدالمطلب عدل نیز همین مطلب است که یکی از



زبان‌هایی که زبان عربی در زمان نزول قرآن با آن داد و ستد داشته، زبان هیروگلیفی است. ایشان خواسته ارتباط زبان عربی را با زبان هیروگلیفی بیان کند. و به کلماتی اشاره کرده که هم در زبان عربی وجود داشته و هم در زبان هیروگلیفی وجود داشته است. انصافاً بنده با مطالعه این کتاب، باب‌های جدیدی برایم باز شده است و به نظرم این هنر پژوهش‌گر است که باب‌های نویی را برای خواننده باز کند.

مثلاً ایشان درباره «علق» گفتند که «علق» در زبان هیروگلیف به معنای «فهم و ادراک» است.

ایشان ادعا دارند که کلمه «علق» در سوره «علق» آمده و این سوره بدان نام نامیده شده است. ایشان ابتدا نظر رایج را مطرح می‌کنند و سپس آن را نقد می‌کنند و در نهایت می‌خواهد به این نتیجه برسد که اگر ما این کلمه را به معنای «فهم و ادراک» بگیریم با محتوای این سوره، مخصوصاً با آیه «اقرأ و ربك الاكرم» بسیار مناسب است. برای این که ارزش انسان به فهم و عقل و ادراک اوست. در این باره باید گفت که اگر کسی بخواهد این نظر را بپذیرد، باید در پارهای از ترجمه قرآن کریم تجدید نظر کند، به خاطر اینکه معنای رایج «علق» و چیزی که مؤلف این کتاب می‌گوید، کاملاً تفاوت پیدا می‌کند. بنابراین پذیرش نظرات عبدالمطلب عدل، زیاد هم آسان نیست.



دکتر صدقی؛ مترجم کتاب:

من در اینجا نمونه‌ای را می‌آورم. ایشان درباره کلمه «طه» می‌گویند که سوره طه بیستمین سوره قرآن کریم است، از حیث ترتیب نزول، پس از سوره مریم و دارای ۱۳۵ آیه و همه آیات آن مکی است. سه آیه آن در مدینه نازل شده است. ایشان می‌گویند از مقایسه ساده میان معنای آیه و معانی احداث ملاحظه می‌کنیم که آیه «ما انزلنا عليك القرآن لتشقى...» معنا و مفهوم همه تکالیف دین را در بر می‌گیرد؛ اعم از تکالیفی که خداوند بر مؤمن واجب کرده است. بنابراین، این آیه تصویر رنجی است که رسول خدا با آن دست و پنجه نرم می‌کند. برخی احادیث نماز را مایه رنج پیامبر(ص) می‌داند، اما کسی که با سیرت پیامبر(ص) آشنا است، می‌داند که آن حضرت در غار حراء و هر مکان و زمانی در حال پرستش بود، پس، فریضه نماز،

آن باری که موجب رنج حضرت می‌شد، متبلور نمی‌کند. حدیث دیگری هست که ابن ابی حاتم نقل می‌کند که پیامبر(ص) خود را در حفظ قرآن کریم، در حین نزول خسته می‌کردند و به مشقت می‌افکندند. از بیم اینکه جبرئیل سقوط کنند و آن حضرت قرآن را حفظ نکرده باشد. پس خداوند آیه ۱۱۴ و ۱۱۵ سوره طه را نازل کرد. بعد از این عبدالمطلب عدل می‌گوید وقتی به نظرات مفسران درباره کلمه «طه» مراجعه می‌کنیم، گروهی را می‌یابیم که می‌گویند این کلمه نامی از نام‌های رسول خدا(ص) است. و این رأی بدون اعتبار است. و چون در زبان عربی فعلی با این ریشه وجود ندارد، مفسران گفتند که این اسم است. عبدالمطلب عدل می‌خواهد بگوید که حتی مفسران و زبان‌شناسان نتوانستند برای این کلمه تفسیری را بیابند و چون مخاطب اصلی در آیات بعدی، پیامبر(ص) است، کلمه «طه» را نامی برای رسول خدا(ص) دانستند. یکی از مفسران «طه» را به معنی «ای مرد» می‌داند، اما صاحب این رأی را دلیلی در کار نیست. به‌رغم این که با بخش ساده‌های از دیدگاه ما نیز همراهی است و ما به خواست خدا دلیل علمی آن را از منابع زبانی را زبانهای کهن ارائه خواهیم کرد. عبدالمطلب عدل می‌گوید که «طه» از دو جزء تشکیل شده است: «طا» و «ها» و به‌طور کلی از حروف الفبا نیست. و اگر چنین می‌بود، باید به صورت «طاء» می‌بود. این کلمه به عنوان حروف عربی نیست. او می‌گوید کلمه «طا» در زبان مصری قدیم چنین نوشته می‌شود و شکل آن را در کتاب می‌آورد و می‌گوید معنای آن در مصری قدیم، «ای تو»، «ای مرد» است. و معنای «ها» «بهبوش باش» و «آگاه شو» و «بنگر» است. بنابراین معنای این کلمه در زبان مصری این است: «ای مرد، آگاه باش و بدان».

و سپس توضیحات دیگری را درباره این سوره می‌گوید. و نتیجه می‌گیرد که بین آیه اول و وسط و پایان سوره یک هماهنگی وجود دارد. و کل سوره با تفسیر «طه» فهمیده می‌شود.

دکتر بخشعلی قنبری؛ منتقد:

آیا این کتاب طبق اصول معناشناسی بوده است؟
با تفسیر عبدالمطلب عدل، ما دیگر نمی‌توانیم بگوییم حروف مقطعه، حرف‌اند، بلکه به تعبیر مؤلف این‌ها کلمات آغازین سوره‌ها هستند. در اندیشه عبدالمطلب عدل، دیگر تقطیعی در کار نیست. به دلیل این که ما به جای این که ما



یک واژه و عبارت عربی را در ابتدای سوره‌های قرآن بیاوریم، به جای اینها چند کلمه هیروگلیف را آوردیم. در جایی نیز این سؤال را طرح می‌کند که چرا خداوند از زبان هیروگلیف استفاده کرده است؟ می‌گوید اگر خداوند از زبان عربی استفاده می‌کرد، ممکن بود برای شنونده عرب‌زبان امری عرفی قلمداد می‌شد. به همین دلیل قرآن می‌آید از پاره‌های از صناعت‌های رایج استفاده می‌کند و از هیروگلیف استفاده می‌کند. چون وقتی در گفتار خود از زبان دیگری استفاده کنیم، باعث می‌شود که توجه شنونده به آن بسیار جلب شود. عبدالمطلب عدل می‌گوید خداوند هدفش تأثیرگذاری بر شنونده است.

نکته‌ای که بنده می‌خواهم در مقام نقد بیان کنم، این است که در بدو امر، این نظریات، بسیار زیبا هستند. البته الله اعلم. چه بسا، نظریات ایشان صحیح باشد. اما بهترین روشی که امروزه برای فهم معنای چیزی استفاده می‌شود، «سمانتیک» یا همان معنی‌شناسی است. البته آقای عدل سعی کرده در پژوهش خود از این روش هم استفاده کند. ولی به اعتقاد بنده، آن برای من خواننده مستوفی نیست. یعنی مرا قانع نمی‌کند. طبق معناشناسی، باید معنای یک واژه که در یک متن آمده را باید از همان متن اخذ کرد. و این بهترین روش برای در امان بودن از تفسیر به‌رأی است. این اشکال بر این کتاب وارد است که آیا این کتاب طبق اصول معناشناسی بوده است؟ آیا اینکه نویسنده می‌گوید «طه» در زبان هیروگلیفی به این معنا است، آیا متن قرآن این را تأیید می‌کند؟ البته نویسنده سعی می‌کند به این پرسش جواب دهد، ولی به نظر بنده در این امر زیاد موفق نبوده است.

دکتر صدقی؛ مترجم کتاب:

نظر نویسنده شایسته بررسی است

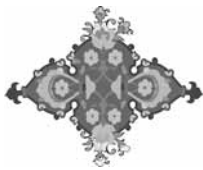
این اشکالات را برخی از مصریان نیز بر نگارنده گرفته‌اند و ایشان در پاسخ می‌گویند که شما همه اجماع دارید که حدود بیست رأی در تفسیر این حروف وجود دارد و تفسیر من نیز بیست و یکمین آن شود. نکته دیگر درباره معنی‌شناسی گفتنی است، ایشان معتقد است که موسیقی کلمات آغازین با بقیه آیات سوره یکی است و دارای ارتباط با متن سوره است. ما نمی‌توانیم صد در صد نظر ایشان را بپذیریم. نظر ایشان نیز در کنار دیگر نظریات قابل بررسی است.

دکتر بخشعلی قنبری؛ منتقد:

یک نکته دیگری که می‌خواهم در این جا طرح کنم این است که، ادعا شده این حروف هیروگلیفی است و هر کدام از این‌ها دارای معنا است. ولی بعضی جاها از این کلمات جمله ساخته می‌شود و بین اینها ارتباط وجود دارد. ولی به نظر بنده همیشه این نظر صادق نیست. وقتی شما سه تا کلمه را کنار یکدیگر قرار می‌دهید، از چند حالت خارج نیست؛ یا این کلمات با یکدیگر ارتباط دارند که می‌شود یک جمله، یا این کلمات با ارتباط ندارند، که در این حالت شبهه جمله است، گاهی کلمات نه جمله‌اند و نه شبهه جمله. ما در این جا باید چه کنیم؟ به همین دلیل احساس می‌شود اگر هم نویسنده در این باره نظری هم داشت، دست کم نظرشان منعکس نشده است.

دکتر صدقی:

ایشان نمی‌خواهد بگوید که این «ط» یا «ک» و... در هیروگلیف وجود دارد، بلکه تلفظ آن در هیروگلیف وجود دارد و این معنی را می‌دهد.



دکتر بخشعلی قنبری؛ منتقد:

برخی از ارجاعات نویسنده ناقص است

نکته دیگر این که نویسنده در صفحه ۵۶ در تفسیر آیه «انی جاعل فی الارض خلیفة...» آورده است که ما معتقدیم که وقتی حضرت آدم به زمین هیبوط نمود، معلّم بود و به زبانی تکلم می‌کرد که آموخته بود و پس از هیبوط در سرزمین مصر سکنی گزید... و همین زبان او بعدها زبان مصری شد.

در جایی دیگر ادعا می‌کند که حضرت ابراهیم (ع) هم در مصر بود و این نظری تازه است.

بهرتر می‌بود در کتاب قدری بیشتر از زبان هیروگلیف گفته می‌شد.

از نظر شکلی گفتنی است، برخی از ارجاعات نویسنده ناقص است و این برای کتابی که اساساً تحقیقی است، عیب کوچکی نیست.

